

[طلب و اراده 1](#_Toc37256571)

[منشأ پیدایش اشاعره و معتزله 1](#_Toc37256572)

[کلام صاحب کفایه در مورد نزاع اشاعره و معتزله 2](#_Toc37256573)

[مناقشه در کلام صاحب کفایه 3](#_Toc37256574)

[الف: تفاوت معنای ظاهر از طلب و اراده 3](#_Toc37256575)

[پاسخ محقق عراقی از مناقشه محقق نائینی 3](#_Toc37256576)

[مناقشه در پاسخ محقق عراقی 3](#_Toc37256577)

[ب: لفظی نبودن نزاع اشاعره و معتزله 4](#_Toc37256578)

[بطلان کلام اشاعره 5](#_Toc37256579)

[بررسی وجود اراده در نفس مولی در موارد امر جدّی 5](#_Toc37256580)

[کلام مرحوم آقای خویی 6](#_Toc37256581)

**موضوع**: طلب و اراده/ ماده امر/ اوامر/ مباحث الفاظ

**خلاصه مباحث گذشته:**

بعد از بررسی معنای ماده امر و دلالت آن بر وجوب که طبق قول مختار به اطلاق و جریان مقدمات حکمت است، معنای طلب و اراده که در ذیل معنای کلمه امر مطرح شده است، مورد بررسی قرار می گیرد.

# طلب و اراده

یکی از مباحثی که در ذیل بحث از معنای کلمه امر مطرح شده، وحدت یا تفاوت در معنای طلب و اراده است.

از اشاعره نقل شده است که طلب و اراده را به لحاظ مفهومی و وجود خارجی مغایر دانسته اند، در حالی که از معتزله نقل شده است که قائل به وحدت به آنها در مفهوم و وجود خارجی شده اند.

## منشأ پیدایش اشاعره و معتزله

اشاعره و معتزله دو گروه مهم بین علمای کلام در جهان اسلام بوده اند که منشأ پیدایش آنها این بوده است که حسن بصری حلقه ای داشته است که در آن حلقه شاگردان او اجتماع کرده و در مسائل کلامی بحث و گفتگو می کرده اند. روزی بین حسن بصری و واصل بن عطاء که از شاگردان او بوده است، در مسأله‌ی کلامی مشاجره رخ داده و واصل بن عطاء از حلقه حسن بصری جدا شده، اعتزال جسته و برای خود حلقه ای تشکیل می دهد و در اکثر مسائل با استاد خود حسن بصری اختلاف پیدا می کند. نام این گروه را معتزله گذاشته و نام مذهب آنها را «اعتزال» نامیدند که اشاره به حادثه‌ی تاریخی دارد که واصل بن عطاء از حلقه استاد خود حسن بصری اعتزال و دوری جسته است.

یکی از کسانی که در ابتدا دارای مذهب اعتزال بوده و در ادامه طرفدار حسن بصری شده است، شخصی به نام ابوالحسن اشعری است که اشاعره را به ابوالحسن اشعری نسبت می دهند.

ظاهرا علت نامگذاری این دو گروه به علمای علم کلام این است که اولین بحثی که مطرح شده و مورد نزاع بین اشاعره و معتزله بوده است، مسأله تکلم خدای متعال بوده است که اشاعره در مورد قرآن کریم که کلام خدای متعال است، قائل به قدیم بودن شده، اما معتزله قرآن کریم را حادث می دانستند. این اختلاف موجب درگیری بین مسلمانان شده و حتی منجر به کشتار هم شده است.

بنابراین با توجه به اینکه اولین نزاع بین اشاعره و معتزله مسأله تکلم خدای متعال در قرآن کریم بوده است، نام این علم را علم کلام قرار داده و علمای کلام به اشاعره و معتزله منشعب شده اند.

## کلام صاحب کفایه در مورد نزاع اشاعره و معتزله

صاحب کفایه فرموده اند: بعید نیست که بین اشاعره و معتزله نزاع لفظی وجود داشته باشد؛ چون منصرف از طلب، طلب انشائی و منصرف از اراده، اراده حقیقی است و لذا ممکن است مراد اشاعره از تغایر طلب و اراده این بوده است که در موارد توجه خطاب امر، اراده حقیقی وجود ندارد بلکه اراده انشائی موجود است؛ چون اگر خدای متعال مردم را به چیزی امر کرده و اراده حقیقی نسبت به آن داشته باشد، با توجه به اینکه اراده خدای متعال منفک از مراد او نمی شود، نباید افرادی امر خدای متعال را عصیان نکنند. علاوه بر اینکه در موارد اوامر امتحانی اراده حقیقی به فعل تعلق نمی گیرد، اما اراده انشائی وجود دارد.

بنابراین مراد اشاعره این گونه بوده است که در موارد امر، اراده حقیقی وجود ندارد بلکه اراده انشائی وجود دارد که معتزله هم منکر این مطلب نبوده اند؛ چون آنها بیان کرده اند که طلب انشائی و اراده انشائی یکی است و طلب حقیقی و اراده حقیقی هم واحد هستند. در نتیجه کلام معتزله با کلام اشاعره که طلب انشائی را با اراده حقیقی متغایر دانسته اند، منافاتی نخواهد داشت و الا وجدانا واضح است که در موارد امر، غیر از اراده مولی به فعل عبد، صفت حقیقی در نفس مولی وجود ندارد. البته طلب انشائی در همه موارد امر وجود دارد، اما اراده حقیقی در مواردی وجود دارد که امر مولی امتحانی نبوده و جدی باشد، اما غیر از اراده حقیقی، در نفس مولی چیزی به نام طلب نفسانی نخواهد بود.

خلاصه کلام صاحب کفایه این است که مقصود اشاعره از طلب که آن را مغایر اراده دانسته اند، طلب انشائی و مقصود از اراده، اراده نفسانی است که قائم به نفس مولی است، اما مقصود معتزله که طلب و اراده را واحد می دانند، این است که طلب و اراده انشائی واحد بوده و طلب حقیقی و اراده حقیقی هم یکی است.

### مناقشه در کلام صاحب کفایه

به نظر ما کلام صاحب کفایه صحیح نیست و دو اشکال به آن وارد است:

#### الف: تفاوت معنای ظاهر از طلب و اراده

همان طور که محقق نائینی[[1]](#footnote-1) و مرحوم آقای خویی[[2]](#footnote-2) فرموده اند: ظاهر از معنای طلب، تصدی ایجاد و تحصیل یک شیء در خارج است، در حالی که اراده مربوط به عالم نفس است ولو اینکه در خارج اساسا تصدی تحصیل مراد وجود نداشته باشد و لذا اگر کسی صرفا عزم تحصیل علم داشته باشد، اما در عمل کاری انجام ندهد، در مورد این شخص طلب علم کردن صادق نخواهد بود، اما در عین حال اراده تحصیل علم در نفس او وجود دارد.

البته در کلام محقق نائینی و مرحوم آقای خویی ذکر شده است که اراده کیف نفسانی است، اما طلب از مقوله فعل است و لذا اینها از دو مقوله جداگانه هستند که در این زمینه لازم به ذکر است که تعبیر به اینکه طلب از مقوله فعل است، تعبیری موافق اصطلاح فلسفی در مقوله فعل -که از اعراض نه گانه بوده و از آن به هیئت حاصل از تأثیر یک شیء در شیء دیگر یاد شده است- نیست، بلکه مقصود از آن این است که طلب، فعل عرفی است که در خارج واقع می شود، اما اراده، فعل عرفی نیست، بلکه کیف نفسانی است که قائم به نفس است و لذا بیان کرده اند که اراده با طلب که به معنای تصدی تحصیل خارجی شیء است، از نظر مفهومی و مصداقی اختلاف دارند.

##### پاسخ محقق عراقی از مناقشه محقق نائینی

محقق عراقی در پاسخ از اشکال ذکر شده فرموده اند: اراده، صرف شوقِ مؤکدِ قائم به نفس نیست، بلکه اراده، شوق مؤکد مستتبع حرکت عضلات است و لذا اگر کسی شوق به امر غیر مقدور داشته باشد، حتی در صورتی که شوق او به شدت أکید باشد، در مورد او از اراده داشتن یاد نمی شود و لذا باید شوق أکید به حدی برسد که محرّک عضلات باشد و وقتی محرّک عضلات باشد، طلب هم بر آن صادق خواهد بود.

###### مناقشه در پاسخ محقق عراقی

به نظر ما اشکال محقق عراقی قابل پاسخ است؛ چون در مورد اراده ای که به امر استقبالی تعلق گرفته است، مثل اراده به انجام یک عمل در روزه آینده، در حال حاضر اراده وجود دارد، اما محرک عضلات به سمت فعل نیست. بنابراین در عین اینکه اراده انجام عمل وجود دارد، طلب به معنای تصدی تحصیل آن شیء صادق نیست. به عنوان مثال اگر فرد اراده داشته باشد که روز آینده به دنبال تحصیل علم برود، در مورد او در حال حاضر اراده به اینکه تحصیل علم داشته باشد، در مورد او وجود دارد، اما در مورد او تعبیر «هو یطلب العلم» به کار برده نمی شود.

بنابراین اشکال اول بر کلام صاحب کفایه وارد است و طبق آن معنای عرفی طلب با معنای عرفی اراده متغایر است.

#### ب: لفظی نبودن نزاع اشاعره و معتزله

اشکال دوم بر کلام صاحب کفایه این است که ایشان نزاع بین اشاعره و معتزله را لفظی دانسته اند، در حالی که نزاع بین اشاعره و معتزله لفظی نیست؛ چون اشاعره وصف تکلم را از اوصاف ذاتی خدای متعال و قدیم دانسته اند، اما معتزله به آنها اعتراض کرده و بیان کرده اند که کلمات و اصوات، تدریجی الوجود هستند و لذا لازم است که حرف اول محقق شده و از بین برود تا حرف بعدی موجود شود. بنابراین شکی نیست که کلمات قدیم نبوده بلکه حادث هستند. در نتیجه تکلم نمی تواند وصف ذاتی خدای متعال باشد.

اشاعره در پاسخ از این اشکال بیان کرده اند که کلام نفسی، وصف ذاتی خدای متعال است و کلام لفظی دال بر کلام نفسی خواهد بود. بنابراین کلام لفظی حادث است، اما دال بر کلام نفسی است که عین ذات حق تعالی است که قدیم است و لذا شاعر اشعری «ان الکلام لفی الفواد و انما جعل اللسان علی الفواد دلیلا» را بیان کرده است.

با بیان ذکر شده روشن می شود که نزاع بین اشاعره و معتزله لفظی نیست؛ چون اشاعره معتقد بوده اند که تکلم وصف ذاتی خدای متعال است که مقصود آنان کلام نفسی است. البته اشاعره کلام نفسی در جملات خبریه را امر نفسانی غیر از علم دانسته اند و در توضیح آن گفته اند: ممکن است که انسان خبر از چیزی بدهد که علم به آن ندارد و لذا جمله خبری دال بر کلام نفسی است، اما کلام نفسی علم به مضمون جمله خبری نیست، بلکه یک امر نفسانی دیگر است که نام آن خبر است. از طرف دیگر اشاعره نام کلام نفسی که در خطاب امر وجود دارد را طلب گذاشته و گفته اند: خطاب امر یک خطاب لفظی است که دال بر کلام نفسی است که وراء خطاب امر قرار دارد و نام او طلب است.

نکته دیگر این است که اشاعره تصریح کرده اند که طلب، قائم به نفس مولی بوده و غیر از اراده است؛ چون اگر خطاب امر دال بر تعلق اراده‌ی خدای متعال به فعل عبد باشد، لازمه آن این است که هیچ کس نتواند امر خدای متعال را عصیان کند؛ چون مراد خدای متعال از اراده او تخلف نمی کند. علاوه بر اینکه اگر ورای امر خدای متعال، اراده‌ی او به فعل عبد تعلق گیرد، در اوامر امتحانی نیز خطاب امر وجود دارد، اما مبدأ آن نمی تواند اراده به فعل عبد در نفس متکلم باشد؛ چون در اوامر امتحانی اراده‌ای به فعل عبد تعلق نمی گیرد. بنابراین آنچه در نفس مولی وجود دارد، طلب است و در اوامر امتحانی کلام نفسی درخطاب امر اراده نیست بلکه طلب است. اوامر جدی هم چیزی کمتر از اوامر امتحانی ندارد و همان مبدأ که در اوامر امتحانی است، همان مبدأ در اوامر جدی هم وجود دارد و لذا مبدأ در اوامر جدی هم طلب نفسانی به فعل عبد خواهد بود.

سید میرشریف جرجانی در شرح مواقف بیان کرده است: «الکلام النفسی معنی قائم بالنفس و هو الطلب فی موارد الأمر و امر وراء العلم فی موارد الخبر و هو وصف قدیم له تعالی» و لذا بر خلاف صاحب کفایه که طلب را طلب انشائی دانسته اند، طلب را معنای قائم به نفس دانسته است.

بنابراین اشاعره گفته اند که طلب در امر خدای متعال قدیم بوده و کلام نفسی است که وصف خدای متعال است، اما طلب انشائی، امر حادث بوده و معنای قائم به نفس ندارد و لذا محتمل نیست که مراد اشاعره از اینکه مبدأ امر خدای متعال طلب نفسی است، طلب انشائی باشد.

با توجه به مطالب ذکر شده روشن می شود که احتمال اینکه نزاع بین اشاعره و معتزله لفظی باشد، وجود ندارد.

## بطلان کلام اشاعره

البته کلام اشاعر مبنی بر وجود کلام نفسی در جمله خبریه و انشائیه که جمله خبریه و انشائیه دال بر آن باشد، باطل است؛ چون در موارد جمله خبریه، در نفس، تصور موضوع و محمول، تصور نسبت بین این دو و اراده اخبار از تحقق نسبت بین موضوع و محمول در خارج، وجود دارد و غیر این موارد چیز دیگری نیست و لذا اینکه کلام نفسی وجود داشته باشد که نام آن خبر باشد، صحیح نیست. در جمله انشائیه مانند خطاب امر نیز آنچه در همه اوامر اعم از اوامر جدی و امتحانی وجود دارد، تصور بعث و تحریک مکلف به فعل و اراده انشای بعث است. البته داعی بر انشای بعث در امر جدی، انبعاث مکلف به انجام است، اما داعی بر انشای بعث در امر امتحانی این است که مکلف به سمت فعل حرکت کند ولو اینکه حرکت او به ایجاد بعض مقدمات باشد. در نتیجه در اوامر امتحانی داعی این نیست که مکلف خود فعل را انجام دهد.

تاکنون به امر جدی و امتحانی اشاره شد. اما غیر از امر جدی و امتحانی، امر دیگری به نام امر اعتذاری وجود دارد. امر اعتذاری این است که مولی عبد عاصی را حتی نسبت به چیزی که اراده انجام آن را ندارد امر می کند تا به دیگران اعلام کند که عبد عاصی است و یا موضوع عقاب او را ایجاد کند. بنابراین در امر اعتذاری نیز داعی انشای بعث، اعلام دیگران به عاصی بودن عبد یا ایجاد موضوع عقاب او است و داعی انبعاث مکلف برای انجام فعل نیست.

## بررسی وجود اراده در نفس مولی در موارد امر جدّی

در موارد امر جدی، در مورد وجود یا عدم وجود اراده به فعل عبد در نفس مولی اختلاف وجود دارد.

طبق نظر مشهور، اراده مولی به صدور فعل از عبد، با اختیار او تعلق گرفته است که نام آن را اراده تشریعیه قرار داده اند. مشهور گفته اند: اراده تشریعیه عبارت است از شوق اکید به فعل غیر که به اختیار خود او صادر می شود. در مقابل آن، اراده تکوینی قرار دارد که شوق أکیدی است که محرک عضلات به سمت فعل می شود.

#### کلام مرحوم آقای خویی

در مقابل قول مشهور برخی از جمله مرحوم آقای خویی فرموده اند: تعلق اراده به فعل غیر محال است.

ایشان در تبیین مطلب ذکر شده فرموده اند: اگر مقصود از اراده، شوق أکید به سمت فعل باشد، اگرچه می تواند به فعل غیر تعلق گیرد، اما امر مولی متقوم شوق او به فعل غیر نیست، بلکه بالاتر اینکه اراده تکوینی انسان به انجام یک عمل نیز متقوم به شوق انجام به آن نیست؛ چون در موارد دفع أفسد به فاسد، فاسد اختیار می شود یا اینکه مولی عبد خود را برای دفع أفسد، امر به فاسد می کند، در حالی که اساسا شوقی نسبت به فاسد وجود ندارد. به عنوان مثال اگر انسانی از بلندی پرتاب شده و ناچار باشد که روی کودکی افتاده و موجب کشته شدن او بشود و یا اینکه بر روی انسان بالغ بیفتد که دچار شکستگی پا شود، فرد خود را بر روی انسان بالغ می اندازد، در حالی که شوق به این عمل ندارد. مولی هم وقتی امر به انداختن بر روی انسان بالغ می کند، شوق به این عمل ندارد.

مثال دیگر این است که گاهی فرد بیمار شده و شرائط او به نحوی است که اگر جراحی نکند، تلف خواهد شد. به عنوان مثال اگر برای حفظ جان او پایش قطع نشود، تلف خواهد شد. در این صورت فرد بیمار چه بسا اشتیاقی به زندگی با این شرائط نداشته باشد، اما صرفا به جهت ترس از عقاب الهی که بر ترک حفظ جان خود دارد، به پزشک درخواست جراحی می کند و چه بسا اگر پزشک قبول نکند، بیمار با توجه به انجام دادن وظیفه خود در مورد حفظ جان احساس راحتی داشته باشد؛ چون صدق می کند که از طبیب قطع پای خود را خواسته و امر کرده است. در این شرائط امر طبیب به قطع با در حالی است که هیچ شوقی به این عمل پزشک نداشته است و لذا اراده تشریعی و تکوینی متقوم به شوق نخواهد بود.

در صورتی هم که مقصود از اراده، عزم بر ایجاد فعل باشد، این امر در اراده مولی نسبت به فعل عبد وجود ندارد بلکه صرفا در اراده تکوینی است که شخص مرید، عازم بر ایجاد فعل مراد است.

بنابراین اراده به معنای شوق به فعل نخواهد بود تا مولی به فعل عبد خود شوق داشته باشد. اراده به معنای عزم بر ایجاد نیز در اراده تکوینی است و مولی نسبت به فعل عبد خود عزم بر ایجاد ندارد. بنابراین در نفس مولی هنگامی که عبد خود را امر به چیزی می کند، اراده به فعل عبد نیست بلکه اراده بعث و تحریک او به سمت فعل وجود دارد. بنابراین فعل مولی بعث است و مولی به فعل خود به داعی انبعاث مکلف اراده دارد.

طبق اشکال مرحوم آقای خویی به مشهور، خطاب امر از سوی مولی کاشف از اراده نفسانی مولی به فعل عبد نیست. البته امر مولی کاشف از اراده او نسبت به بعث و تحریک عبد به سمت فعل به داعی انبعاث است و لذا بعد از امر کردن مولی، از نظر عرفی به کار رفتن تعبیر «طلب المولی من عبده کذا» صحیح است، اما این مطلب در مرحله متأخر از خطاب است. بنابراین در مرحله متقدم بر خطاب امر، نسبت به فعل عبد، طلب یا اراده ای وجود ندارد.

در برخی از کلمات مرحوم امام قدس نیز این مطلب وجود دارد که اراده مولی به فعل عبد تعلق نگرفته است، بلکه مولی صرفا اراده بعث عبد به سمت فعل دارد که این مطلب در جلسه آتی مورد بررسی قرار می گیرد.

1. . [فوائد الاصول، محقق نایینی، ج1، ص130.](http://lib.eshia.ir/13102/1/130/%D8%A7%D8%AA%D8%AD%D8%A7%D8%AF%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [محاضرات فی اصول الفقه، سید ابوالقاسم خویی، ج1،ص353.](http://lib.eshia.ir/27874/1/353) [↑](#footnote-ref-2)